

سیامی احمد شاه تاجار بعد از گذشت نیم قرن

- ۲۷ -

پیش از ظهر روز سوم اسفند ۱۲۹۹ پس از اینکه قزاقخانه تهران، شهر بانی، و سایر دوایر دولتی به تصرف قزاقان قزوین درآمد، وزیر مختار انگلیس در تهران (نورمن) به حضور سلطان احمد شاه باریافت. وی در گزارش رسمی خود به لندن جریان این شرفیابی را شرح می دهد و می نویسد :

«..... اعلی حضرت از من کسب تکلیف فرمودند که حالا چه باید بکنند؟ معظم له فوق العاده متشنج و ناراحت به نظر می رسید و لسی میزان ترسش به طور قطع خیلی کمتر از میزانی بود که روز قبل در حضور اسمارت (دبیر شرقی من) بروز داده بود و دلیل این قسمت ظاهراً این بود که ورود قزاقها به تهران صدمه ای به شخص ایشان وارد نکرده بود. و خلاصه در عرض مدتی که شرفیاب بودم کلمه ای راجع به ترك پایتخت بر زبان نیاورد. «در پاسخ استعمال ملوکانه، قبلاً فکر معظم له را از مقاصد رهبران کودتا نسبت به شخص مقام سلطنت راحت و توصیه کردم که هر چه زودتر با آنها تماس بگیرند، از نیات و خواسته هایشان آگاه بشوند، و هر توفعی که از مقام سلطنت داشته باشند همه را بیدرنک و بی چون و چرا اجابت کنند چون در وضع کنونی پایتخت که قزاقها حاکم مطلق بر اوضاع شده اند تنها خط مشی عملی که مقام سلطنت می توانند اتخاذ کنند همین است و بس. اعلی حضرت بیدرنک موافقت فرمودند که توصیه مرا بکار بندند.....» (۱)

اولین تماس مستقیم میان احمد شاه و نماینده کودتاگران در روز چهارم اسفند ۱۲۹۹ نزدیک غروب آفتاب صورت گرفت. در این روز، سرهنگ باقرخان نیک اندیش طبق مأموریتی که از طرف سرتیپ رضاخان و سپیدضیاء به عهده اش محول شده بود به کاخ فرح آباد رفت و تقاضای شرفیابی به حضور سلطان احمد شاه کرد. اعلی حضرت پس از اینکه فهمید که این شخص مأموریت رسمی دارد و حامل درخواستهای فرماندهان کودتاست او را به حضور

۱ - گزارش رسمی کودتای سوم اسفند (اسناد و مدارک وزارت امور خارجه انگلیس

پذیرفت و مذاکره تاریخی زیر میان آنها صورت گرفت:

سلطان احمدشاه - غرضتان از آمدن به تهران چیست و چه می‌خواهید ؟
نیک‌اندیش - غرضمان ، قربان ، تقویت حکومت مرکزی و امثال اوامر
 همایونی است.

شاه - این رضاخان میرپنج کیست و چه جور آدمی است ؟
نیک‌اندیش - قربان ، مردی است کاملاً شاه دوست و وطن پرست .
شاه - پس اینکه می‌گویند شماها بالشویک (کمونیست) شده‌اید صحیح نیست ؟
نیک‌اندیش - نه خیر قربان ، خلاف عرض کرده‌اند . ماهمه شاه دوست و وطن پرست
 هستیم و برای اجرای اوامر همایونی و حفظ استقلال وطن حاضریم جان خود را فدا کنیم .
شاه - پس چرا بدون اجازه من قزوین را ترک کردید و به تهران آمدید ؟

نیک‌اندیش - قربان ، دلیل داشتیم . همه‌مان مدتها درسنگرها و بیابانها و جنگلها
 تا آنجا که توانستیم در مقابل متجاسران گیلان مقاومت کردیم و کشته دادیم ولی روزنامه‌های
 هوچی مرکز نه تنها جانفشانیهای ما را قدر و ارزش نگذاشتند بلکه تهمت‌های ناروا هم به ما
 بستند و نوشتند که از مقابل دشمن فرار کرده‌ایم ! اینک به تهران آمده‌ایم تا در درجه اول
 درد دل‌های خود را مستقیماً به عرض خاکپای مبارک برسانیم و نشان دهیم که صبر و حوصله
 سربازان شاه دوست ایرانی پسر آمده است و دیگر طاقت شنیدن اینهمه توهین و تهمت ناروا
 را ندارند . مقصود دیگرمان از آمدن به پایتخت این است که حکومت مرکزی را تقویت
 کنیم تا اینکه اوامر شاهنشاه از این بیعد ، بی‌هیچ‌گونه تردید یا وقفه‌ای ، در سراسر کشور
 اجرا شود (در این لحظه ولیعهد محمدحسن میرزا وارد اطاق شد و تعظیم کرد . شاه با
 دستش اشاره کرد ولیعهد به سمت شرقی تالار رفت و در آنجا ایستاد) بالاخره آخرین
 مقصود ما سرکوبی یاغیان و دشمنان مملکت است و برای انجام این منظور آماده‌ایم که قشونی
 منظم در ایران تشکیل دهیم .

شاه - اگر واقعاً چنین نیتی دارید می‌خواهید یاغیان و غارتگران کشور را تنبیه
 کنید ، چرا خودتان شب‌پیش بازار را غارت کردید ؟

نیک‌اندیش - نه خیر قربان ، ما مرتکب چنین کاری نشده‌ایم و خود این شایعه هم
 یکی از آن تهمت‌های نارواست که مغرضان به ما بسته و مطلب را کاملاً خلاف به عرضتان
 رسانده‌اند . (صدیق‌السلطنه که همراه سرهنگ باقرخان در تالار بارایی حضور داشت صحت
 عرایض نیک‌اندیش را در این مورد تصدیق کرد .)

شاه - اگر واقعاً مطلب همین است که شما می‌گوئید البته باعث خوشوقتی ماست .
 بسیار خوب مرخصید می‌توانید بروید .

سرهنگ باقرخان عرض کرد که استدعائی از مقام سلطنت دارد که اگر اجازه
 بفرمایند به عرض مبارکشان می‌رسد .

شاه - بگو

نیک‌اندیش - برای اینکه خاطر مبارک کاملاً از امور مملکتی آسوده گردد لازم است که هر چه زودتر دولتی تشکیل و جبران غفلت‌های گذشته بشود .

شاه - (پس از اندکی تفکر و قدم زدن در تالار) - بسیار خوب ، چه کسی را در نظر دارید ؟ *

نیک‌اندیش - به عقیده جان‌ناران ، سیدضیاءالدین مدیر روزنامه رعد برای این کار بدنیت .

شاه - (در حالی که لب خود را می‌گزید با سیمائی گرفته شروع به قدم زدن کرد و سپس برگشت به سوی رئیس دفتر مخصوصش معین‌الملک و گفت) - دستور بدهید حکم ریاست وزرائی (نخست وزیری) او را بنویسند .

نیک‌اندیش - قربان استدعای دیگری دارم .

شاه - چیست ، بگو .

نیک‌اندیش - قربان ، اگر اجازه بفرمائید به پنج رضاخان هم به لقب سردار سپهی مفتخر گردد .

شاه - سردار سپه ؟ این لقب تازه‌ای است . بسیار خوب ، بگوئید حکم آن را هم بنویسند .

نیک‌اندیش - قربان ، يك استدعای آخری هم دارم . برای اینکه مردم گمان بد درباره آمدن ما به تهران نکنند و خدا نکرده این‌طور تصور نشود که قزاقها خود سرانه به مرکز آمده‌اند ، استدعای فرماندهان قشون از اعلی‌حضرت این است که يك روزی به نفس تشریف‌فرمای سر بازخانه شوند و از سر بازان فداکارشان رژه بگیرند .

شاه - بسیار خوب ، روز فلان (شاه در اینجا روزی را معین کرد) به شهر می‌آیم و از سر بازخانه دیدن می‌کنم .

اندکی پس از ختم این مصاحبه ، فرمان نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبائی که تاریخ آن را روز بعد (پنجم اسفند) گذاشته بودند به شرح زیر صادر شد :

نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب میرزا سیدضیاءالدین داریم معزی‌الیه را به مقام ریاست و زراہ برقرار و منصوب فرموده و اختیارات تام برای انجام وظایف ریاست وزرائی به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم . شاه

در همین روز (پنجم اسفند) دستخط متمم دیگری خطاب به حکام ایالات و ولایات از دربار سلطنتی صادر شد :

* شاه در این لحظه مسلماً مصاحبه روز قبل خود را با وزیر مختار انگلیس (نورمن) به خاطر می‌آورد که به مقام سلطنت توصیه کرده بود که هر چه فرماندهان کودتا خواستند بی‌چون و چرا قبول کند زیرا جز این چاره‌ای نیست و تهران در دست آنهاست .

حکام ایالات و ولایات

در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و شخص ما و تمام اهالی ایران را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تمیین شخصی دقیق و خدمتگزار که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم.

بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سیدضیاءالدین سراغ داشتیم ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام خدمات ریاست وزرائی به معزیه الیه مرحمت فرمودیم. (۲) شاه

سیدضیاءالدین در بخشی از مصاحبه‌اش با روزنامه‌نگاران ایرانی که در شماره مردادماه مجله نیما (ص ۲۷۵) نقل شد به شرایطی که در آن تاریخ برای پذیرفتن مقام نخست وزیری پیش کشیده بوده است اشاره می‌کند و می‌گوید:

«... قرار بر این شد که اعلی‌حضرت مقام ریاست وزراء (نخست وزیری) را به من واگذار کنند. گفتم به شرطی قبول می‌کنم که در فرمان ریاست وزرائی حضرت اشرف ننویسند و نیز اختیارات تام به من داده شود...» (۳)

اما طبق گزارش وزیر مختار انگلیس به لرد کرزن: «... سید در اول کار به اعلی‌حضرت پیشنهاد کرد که عنوان رسمی او را در فرمانی که از طرف مقام سلطنت صادر می‌شود به جای نخست‌وزیر «دیکتاتور ایران» بنویسند ولی اعلی‌حضرت با این پیشنهاد مخالفت کردند و فرمودند که اعطای چنین عنوانی به نخست‌وزیر وقت، باعث تحقیر تاج و تخت خواهد شد و به حیثیت مقام سلطنت لطمه خواهد زد. و سید که مردی واقع بین است و قدرت عملی را بر الفاظ و القاب پسرطننه ترجیح می‌دهد، نظر اعلی‌حضرت را در این مورد پذیرفت و حاضر شد که همان عنوان سنتی رئیس‌الوزراء (نخست‌وزیر) را در باره‌اش بکار برند...» (۴)

در باره عنوانی که سیدضیاءالدین (به تقلید از دیکتاتورهای روم قدیم) برای خود مطالبه می‌کرد توضیحی مختصر لازم است: در نتیجه سوءاستفاده‌های بزرگ و خطرناکی که جاه‌پرستان سیاسی این قرن برای تحکیم قدرت و نفوذ شخصی خود از عنوان شامخ «دیکتاتور»

۲ - متن دستخط دیگر شاه که تقریباً سه ماه بعد (در چهاردهم خرداد ۱۳۰۰) به عنوان حکام ایالات و ولایات صادر و باتلگراف مخابره شد بدین قرار بود:

حکام ایالات و ولایات

نظر به مصالح مملکتی میرزا سیدضیاءالدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم. باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات به عمل آورید و مطالب مهم را مستقیماً به عرض برسانید. شاه

۳ - بهار (محمدتقی)، انقراض سلسله قاجار، ص ۱۱۵

۴ - گزارش کودتا (از سفارت انگلیس به لندن).

کرده‌اند، این کلمه در ذهن دنیای معاصر بی‌نهایت سخیف و مبذول شده‌است (و حق هم همین بوده). اما عنوان دیکتاتور در روم باستان یکی از شریفترین و محترمترین عناوین مملکتی شمرده می‌شد و مفهومی که این کلمه بدفترجام در آن تاریخ داشت بیشتر بالفتنهای «ناچی» و «منجی» ترجمه شدنی است تا با مفهوم معاصر این کلمه که از برکت کشتارها و اعمال غیر انسانی رهبرانی مانند موسولینی و هیتلر و استالین معنائی بسیار زننده و نامطلوب پیدا کرده است.

در روم قدیم موقعی که بقا و استقلال مملکت به خطر می‌افتاد، مجلس سنای روم یکی از شریفترین و لایق‌ترین و پاکدامن‌ترین فرزندان کشور را برای مدت شش‌ماه (فقط) با اختیارات تام تحت عنوان دیکتاتور حاکم و فعال مایشاء کشور می‌کرد تا مشکلات و خطرات استثنائی را که ملت با آن روبرو شده بود از بین ببرد و مملکت را نجات بدهد. پس از انقضای مدت شش‌ماه، دیکتاتور کنار می‌رفت و زمام امور کشور را به دست حکومت قانونی (مجلس سنای روم قدیم) می‌سپرد. (۱)

ولی بهر تقدیر احمدشاه حاضر نشد این عنوان را به سیدعطا کند و او هم بیخود پافشاری نکرد زیرا در عرض همین مدت کوتاه خودش بهتر از دیگران پی‌به‌این حقیقت برده بود که زمام قدرت واقعی در تهران در دست کسی دیگر است و لقب پرنطنه دیکتاتور -- درغیاب قدرتی که لازمه این مقام است -- جز اینکه ذی‌لقب را مورد تحقیر و تمسخر همگان قرار دهد نتیجه‌ای دیگر نخواهد داشت.

در دیرگاه روز بعد (پنجم اسفندماه ۱۲۹۹) اعلامیه زیر از طرف سر تیپ رضاخان منتشر و طبق دستور وی به دیوارهای پایتخت الصاق شد:

حکم می‌کنم:

ماده اول -- تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.
 ماده دوم -- حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت ۸ بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور نماید.
 ماده سوم -- کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به اختلال آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.
 ماده چهارم -- تمام روز نامجات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد باید منتشر گردد.
 ماده پنجم -- اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف و در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند با قوه قهریه متفرق خواهند شد.
 ماده ششم -- درب تمام مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تئاتر و سینما و

۱ -- حکومت‌های نظامی زمان ما کم و بیش از همین سنت روم قدیم اخذ شده‌اند گرچه البته میان هدف‌های ایشان و مقاصد دیکتاتورهای روم قدیم زمین تا آسمان فرق است.

فتوگرافی‌ها (عکاسخانه) و کلوپهای قمار باید بسته شود و هر مست که دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم - تازمان تشکیل دولت تمام ادارات و دوایر دولتی غیر از اداره ارزاق (خواربار) تعطیل خواهد بود.

ماده هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

ماده نهم - کاظم خان * به سمت کماندانی (فرماندار نظامی) شهر انتخاب و معین می‌شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.

۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلی حضرت اقدس شهرباری و فرمانده کل قوا - رضا

* * *

یکی از سخت‌ترین گرفتاریهای سفارت انگلیس در عرض هفته اول کودتا، حفاظت از جان و مال کسانی بود که در این واقعه تاریخی به حبس افتاده بودند و دولت بریتانیا بر اساس قولها و تضمین‌هایی که در گذشته به آنها داده بود تعهد اخلاقی داشت که برای استخلاصشان اقدام کند. نورمن مخصوصاً کوشش و دوندگی می‌کرد که به خانواده فرمانفرما آسیبی نرسد زیرا خود شاهزاده و فرزندانش عملاً تحت الحمايه بریتانیا بودند. قسمتی از گزارش محرمانه وی درباره کودتای سوم اسفند، به همین موضوع اختصاص دارد و اشکالاتی را که سفارت انگلیس با آنها روبرو بوده است بیان می‌کند:

«... وضع کنونی کشور و تحولاتی که در نتیجه کودتا ایجاد شده، دو سیمای برجسته دارد که هر دو برای ما ناراحت کننده است. اول يك عقیده کلی است که به ذهن تمام ایرانیان و بیشتر خارجیان مقیم این کشور فرورفته که این کودتا را ما راه انداخته‌ایم و مقامات نظامی بریتانیا در قزوین صرفاً عامل و مجری نقشه سفارت انگلیس بوده‌اند. تمام کوششها و توضیحات من برای ستردن این سوءظن تا کنون کمترین اثری نبخشیده است و هر قدر خواسته‌ام این اتهام بی‌اساس را تکذیب و ثابت کنم که ما طراح این کودتا نبوده‌ایم، به خرج کسی نرفته در حالی که مشروح حوادث غفته‌های پیش از کودتا (که ضمیمه این گزارش است) خود گواهی محکم بر بی‌تقصیری ماست. (۱)

* سرهنگ کاظم خان سیاح از محارم کودتای سوم اسفند.

۱ - ادعای وزیر مختار انگلیس در این مورد روی هم رفته صحیح است زیرا نقشه کودتا بوسیله ژنرال آیرن‌ساید و سرهنگ اسمایس و سر تیپ رضاخان در قزوین طرح شد و چنانکه دیدیم به دست قزاقان آتریاد همدان (مقیم قزوین) اجرا گردید. بی‌خبری سفارت انگلیس از مقدمات نقشه کودتا، در خاطرات ژنرال آیرن‌ساید به تصریح ذکر شده است و ما آن را دوباره نقل می‌کنیم:

بدبختانه خود قزاقها سوءظن کنونی را که حاکم بر ذهن اکثریت مردم ایران است با تفاخر بیجهت و انتشار این شاید که عمل آنها از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار است تقویت کرده‌اند و این بی‌مبالاتی و فخر فروشی بيموقع را فقط بدین نحو می‌توان تملیل کرد که فرماندهان کودتا عمداً خواسته‌اند این فکر را (که انگلیسی‌ها پشت سر کودتا هستند) به ذهن سربازان خود فرو برند تا آنها قوت قلب یابند و مطمئن شوند که در انجام اموریتی که به عهده‌شان سپرده شده است اولیای نظامی و سیاسی انگلستان محکم پشت سرشان ایستاده‌اند و در صورت لزوم به کمکشان خواهند شتافت .

جنبه دیگر قضیه که آنها ناراحت کننده است به زندان افتادن جمعی از رجال مشهور کشور است که برخی از آنها به دوستی با انگلستان معروفند. در رأس این عده البته از شاهزاده فرمانفرما و دوپسرش نصرت‌الدوله و سالار لشکر باید نام برد. به محض شنیدن خبر توقیف آنها فرصت را از دست ندادم و برای آزاد کردنشان پیش سیدضیاء وساطت کردم و در توجیه این وساطت دلیل آوردم که فرمانفرما و سالار لشکر هر دو دارای نشان و حمایل معتبر از دولت انگلستان هستند درحالی که در مورد نصرت‌الدوله ، به اتکاء تلگراف مورخ یازدهم ژوئیه ۱۹۱۹ جناب عالی به سرپرسی کاکس ، سفارت انگلیس تضمین نامه رسمی به مشارالیه داده وما را رسماً متعهد ساخته است که در صورت لزوم از او پشتیبانی کنیم.

در این باره جای کمترین تردید باقی نیست که هر سه این شاهزاده‌ها (فرمانفرما و پسرانش نصرت‌الدوله و سالار لشکر) مبالغ هنگفتی تحت عناوین مختلف به دولت بدهکارند و من واقعاً راه حلی نمی‌بینم که يك دولت خارجی (به فرض اینکه تضمیناتی هم به این مؤدیان عالیرتبه داده باشد) چگونه خواهد توانست آنها را که علی‌ای حال ایرانی و جزه اتباع سرشناس کشور هستند از پرداخت دیون قانونی‌شان معاف سازد و حتم دارم که خود عالیجناب هم هرگز مایل نخواهید بود که من در چنین وضعی به نفع این گونه اشخاص مداخله کنم

توقیف‌های دیگری هم در عرض این چندروز صورت گرفته که نسبت به آنها هیچ گونه

پاورقی صفحه قبل :

«.... دروضع کنونی ایران، کودتا ازهر درمانی دیگر بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از دستش گرفته‌ام . وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم بینهایت وحشت زده شد و گفت که این مرد پس از ورود به تهران کلک شاه را حتماً خواهد کند. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم بالاخره دیر یا زود می‌بایست تکلیف قزاقها را معلوم کنیم . برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاهداشت»

به نقل از خاطرات ژنرال آیرن ساید ، ذیل وقایع روزهای ۱۵-۱۴ فوریه ۱۹۲۱ (یک هفته پیش از کودتای سوم اسفند) .

شکایت یا اعتراض موجه نمی‌توان پیش کشید. درجزء این دسته از توقیف‌شدگان عدهٔ کثیری از اعضای فاسد هیئت حاکمه پیشین هستند که فسادشان زبانه زد خاص و عام است و همه می‌دانند که باچپاول مال مردم و سوءاستفاده از مقام (در عرض مدتی که بر سر کار بوده‌اند) ثروتهای هنگفت اندوخته‌اند درحالی که اغلبشان درسالهای اخیر، و بعضی از آنها برای سالیان متمادی، دیناری بابت مالیات به‌خزانه دولت نپرداخته‌اند. درجزء این قبیل رجال مدیون از شاهزاده عین‌الدوله (عبدالمجید میرزا قاجار) سپهدار اعظم (فتح‌الله‌خان اکبر) سعدالدوله (میرزا جوادخان) و قوام‌الدوله (شکرالله‌خان صدری) می‌توان نام برد....

عده‌ای از دسیسه‌بازان و آشوبگران سیاسی نیز به‌زندان افتاده‌اند که درمیانشان نام دوتن قابل ذکر است: حاج‌محمدشاه السلطنه (میرزا حسن‌خان) که درآخرین کابینه سپهدار برای چندروزی سمت وزارت خارجه را به‌عهده داشت و ممتازالملک. دوتن دیگر از تبعیدیان کاشان - مستشارالدوله و ممتازالدوله - هر دو ناپدید شده‌اند و تصور می‌رود که به اتفاق معین‌التجار بوشهری و برخی دیگر از کسانی که دولت خیال توقیفشان را داشته درحضرت عبدالعظیم بست نشسته باشند و اگر ثابت بشود که این عده حقیقهٔ درحضرت عبدالعظیم هستند، حکومت خیال دارد بدون اعتنا به مصونیت حرم هم‌شان را دستگیر و محبوس سازد.

برخی از فتنه‌انگیزترین مالاها، منجمله سیدحسن مدرس، و نیز گروهی از عمال بالشویک به‌زندان افتاده‌اند و بعید نیست که بعضی از زندانیان دسته‌آخر محکوم به مرگ گردند..... (۱)

مراجعه نورمن به سیدضیاء برای استخلاص فرمانفرما و پسرانش به‌جائی نرسید و خود وزیر مختار سرانجام درک کرد که از دست این بزرگوار (نخست وزیر وقت) کاری ساخته نیست و زمام قدرت حقیقی در دست رضاخان سردار سپه است. رجال محبوس را در تالارهای فوقانی عمارت قراقخانه جاداده بودند و بعضی از آنها که عمری در آسایش بسر برده و هرگز فکر نمی‌کردند که به‌چنین سرنوشتی دچار شوند اتصالی فریاد می‌کشیدند و بیقراری می‌کردند که چرا و به‌چه مجوزی در این توقیفگاه افتاده و از حق آزادی خود (برای ادامه ظلم و فساد) محروم شده‌اند!

در دومین روز کودتا (سه‌شنبه چهارم اسفند ۱۲۹۹) قرار بود نمایندگان سیاسی خارجه از تأسیسات قراقخانه بازدید کنند و در آنجا با فرماندهان کودتا آشنا گردند. نورمن این فرصت را برای انجام منظور، یعنی خلاص کردن فرمانفرما و پسرانش از حبس، غنیمت شمرد و پس از معرفی شدن به سردار سپه (به‌وسیله مائور مسعودخان کیهان) سر صحبت را بیدرتنگ باز کرد. لازم است قبلاً به این موضوع اشاره شود که سردار نسبت به شخص فرمانفرما (شاهزاده عبدالحسین میرزا) حسن نظر داشت ولی از پسرش فیروز میرزا نصرت‌الدوله به علت ارتباط نزدیک و نوکر منشانه این شخص با سفات انگلیس و پول‌گرفتنش از انگلیسی‌ها در قضیهٔ

قرارداد ، قلباً متنفر بود و او را خائن بالقوه می‌شمرد. پس از اینکه مراسم معرفی انجام گرفت نورمن بیدرتنگ سرمطلب را باز و از مازور مسعودخان کیهان خواهش کرد که حرفهای او را برای سردار ترجمه کند. اولین سؤال وزیر مختار این بود : جناب نصرت الدوله کسی آزاد می‌شوند؟ رضاخان شانه‌ها را بالا انداخت و چشمان خود را به چکمه‌هایش دوخت . مستر نورمن باردیگر خطاب به مازور مسعودخان کیهان گفت : از قول من به ایشان بگوئید که آقای نصرت الدوله باید هرچه زودتر آزاد شوند. مازور مسعودخان گفته وزیر مختار را برای سردار ترجمه کرد ولی این بار آثار عصبانیت و بدخلقی درقیافه رضاخان نمودار شد و با بیحوصلگی پرسید :

- چرا ؟ چه دلیل هست که نصرت الدوله باید زودتر از دیگران آزاد شود ؟

نورمن جواب داد : برای اینکه شاهزاده دارای نشانی ازدولت انگلستان است و ما موظفیم که به هر حال از ایشان حمایت کنیم .

سردار سپه درحالی که نک چکمه‌اش را به زمین می‌کوبید با لحنی تند و عصبانی جواب داد :

- خوب ، این که دلیل نشد. بروید و نشاتان را از او پس بگیرید.

مستر نورمن که هوا را پس دید طرز برخورد خود را آنآ تغییر داد و بالحنی آهسته‌تر و مؤدبانه‌تر پرسید :

- بالاخره نفرمودید که حضرت والا کی آزاد خواهد شد ؟

رضاخان باردیگر شانه‌ها را بالا انداخت و بالحنی قاطع و مصمم جواب داد :

- هر وقت که دیگر نتواند اتومبیل هشت سیلندر سوار شود.

آن روز وزیر مختار انگلیس درحالی که محوطه سر بازخانه را بی اخذ نتیجه ترک می‌کرد ، برای اولین بار متوجه این موضوع شد که تحمیل اراده سفارت به این نظامی يك دنده کارمشکلی است و رضاخان سردار سپه با آن گروه از سیاستمداران آشنا به چشم سفیر ، که اوامر « دولت فخیمه » را همیشه مثل وحی منزل تلقی می‌کردند ، زمین تا آسمان فرق دارد .

* * *

اولین کابینه کودتا در روز دهم اسفند تشکیل و روز بعد به شرح زیر در کاخ فرح آباد به حضور احمدشاه معرفی شد :

سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی	نخست وزیر و وزیر کشور
عبدالمملک (میرزا حسین خان دادگر)	کفیل وزارت کشور
مدیرالمملک (میرزا محمودخان جم)	وزیر امور خارجه
میرزا عیسی خان فیض	وزیر دارائی
منصورالسلطنه (سیدمصطفی خان عدل)	کفیل وزارت دادگستری

وزیر فرهنگ و اوقاف و آموزش و پرورش	هدایت (نیرالملک)
وزیر جنگ	مازور مسعودخان کیهان
وزیر کشاورزی و بازرگانی و پیشه‌وهرنر	موقرالذوله
وزیر بهداشت و رفاه اجتماعی	مؤدب‌الدوله نفیسی
وزیر پست و تلگراف	خواججوی (مشیرمعظم)

در عرض روزهای بعد ترمیم‌هایی به شرح زیر در کابینه صورت گرفت :

در هفتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۰ (دوماه و اندی پس از کودتا) مسعودخان کیهان از وزارت جنگ استعفاداد و رضاخان سردار سپه که تا این تاریخ رئیس دیویزیون قزاق بود به وزارت جنگ تعیین و در جریان جشن‌سلام نیمه شعبان با همین سمت به حضور سلطان احمد شاه معرفی گردید .

در بیست و سوم همین‌ماه ، میرزا عیسی‌خان فیض به علت کسالت از سمت خود استعفاداد و برای مالجه عازم اروپا گردید . جای او را در وزارت دارائی مدیرالملک جم گرفت و جای جم را در وزارت خارجه به معززالدوله نبوی دادند .

روابط سیدضیاء با سفارت انگلیس

روابط بسیار نزدیک سیدضیاءالدین با انگلیسیها از زمانی که مذاکرات مربوط به عقد قرارداد ۱۹۱۹ آغاز شد ، مشهورتر از آن است که به توضیح و تشریح مجدد نیازمند باشد . اما نخست وزیر شدن وی را با توجه به سن بسیار کم (۳۲ سال) و عدم شهرت نسبی‌اش در محافل حاکمه آن زمان ، نوعی حادثه استثنائی باید شمرد که تحقق یافتنش فقط در اوضاع و شرایط استثنائی وقت ممکن بوده‌است . این‌مرد به حقیقت آتش بیار و دلال سیاسی سفارت انگلیس بود که در بدو مذاکرات مربوط به قرارداد ، میان دفتر نخست‌وزیر وقت (وثوق‌الدوله) و سفارت انگلیس به عنوان رابط رفت و آمد داشت و حداعلای توقع سیاسی‌اش در آن ایام این بود که اگر بتواند و «بخت کارساز» کمک کند در رأس یکی از وزارتخانه‌های ایران قرار گیرد و قلم روزنامه‌نگاری را با قبای وزارت عوض کند . یکی از ناظران دقیق خارجی که در این تاریخ در تهران بوده و از کم و کیف قضایای پشت‌پرده آگاهی‌موفق داشته ، همین مطلب را به زبانی دیگر تأیید می‌کند و می‌نویسد :

« قلمفرسائی درباره اصل و منشأ نهضتی که این‌مرد در رأسش قرار گرفت مشکل است ولی رویه‌مرفته می‌توان گفت که توطئه‌ای که يك روزنامه‌نگار شاعر مسلک را برای مدت سه‌ماه همه‌کاره ایران کرد ، مانند بسیاری از حوادث مشابهش ، معلول تصادف محض بود تا فکر و نقشه قبلی » (۱)

J. M. Balfour , Recent Happenings in Persia , P. 218 _ ۱

این شخص (بالفور) معاون آرمیتاژ اسمیت و اعضاء هیئت مستشاران مالی بریتانیا بود که تحت قرارداد ۱۹۱۹ استخدام شده و به ایران آمده بودند که امور دارائی ایران

در آخرین روزهای پیش از کودتا که عملاً ثابت شده بود که کابینه سپهدار رشتی (فتح الله اکبر) قادر به اداره امور کشور نیست و زمام امور مملکت (در آن روزگار بحرانی) به دستانی قویتر و لایقتر باید سپرده شود، اولیای سفارت انگلیس می کوشیدند که سپهسالار (محمد ولی خان تنکابنی) را راضی به تقبل این منصب خطیر سازند* را بطمیان سفارت انگلیس و سپهسالار در این تاریخ، همین سیدضیاءالدین طباطبائی بود. مهذب الملک (منشی مخصوص سپهسالار) نقل کرده است که :

«... در عرض این روزها من با سیدضیاءالدین ارتباط و همکاری نزدیک داشتم و هر دو مشغول آماده کردن زمینه برای نخست وزیری سپهسالار بودیم. یک روز سیدضیاءالدین پیش من آمد و گفت انگلیسی ها به این شرط بانخست وزیری سپهسالار موافقت می کنند که من (سید) وزیر کشور کابینه او باشم. بنا بر این از شما خواهش می کنم که با حضرت اشرف (سپهسالار) وارد مذاکره شوید و قول قبلی این انتصاب را از ایشان بگیرید. من چون خودم جرئت نمی کردم که چنین پینامی را به مخدوم برسانم، از حسنعلی خان مستشار که با سپهسالار خصوصیت و محرمانیت داشت خواهش کردم که واسطه ابلاغ پینام شود و وعده انجام این کار را بگیرد. مستشار به من گفت : مگر سپهسالار را نمی شناسی ؟ او هرگز به این امر

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

را تحت نظر بگیرند. اولین چاپ کتاب وی (همین کتاب بالا) بر اثر شکایت و ثوق الدوله درلندن توقیف شد زیرا برای اولین بار یک مقام مسئول انگلیسی در نوشته چاپی خود اشاره به رشوه گرفتن و ثوق الدوله در قضیه قرارداد کرده بود. ولی چون مدارک مربوط به این ارتشاء (که در حال حاضر جملگی منتشر شده اند) در آن تاریخ جزء اسناد محرمانه دولتی بودند، و کیل بالفور نتوانست ادعای موکل خود را ثابت کند و کتاب (تحت قوانین کیفری بریتانیا) توقیف شد. در چاپهای بعدی این کتاب، قسمت مربوط به رشوه گرفتن و ثوق الدوله و همکاری اش را از متن برداشتند.

* مرحوم سپهسالار (محمد ولی خان نصر السلطنه تنکابنی) از سرداران بزرگ عهد مشروطیت ایران است که به اتفاق پیرم در رأس ملیون مسلح شمال تهران را فتح کرد و محمدعلی شاه را از تخت سلطنت برداشت. وی مردی بسیار حساس و عصبانی بود و از نام آوردن معدود تاریخ ایران است که درس کحولت (۸۱ سالگی) موقمی که آفتاب عمرش به لب بام مغرب رسیده بود به علت ناراحتی های ناشی از فشار مالی با هفت تیر انتحار کرد. خانواده سپهسالار تنکابنی از آنجا که خود را منتسب به یکی از صحابه حضرت علی می دانند که همیشه خلعت های آن حضرت را برای حکام و عمال ولایات می برده، پس از تصویب شدن قانون شناسنامه در ایران نام بسیار مناسب خلعت بری را به عنوان نام خانوادگی برای خود برگزیدند.



سید ضیاءالدین طباطبائی
مدیر روزنامه رعد
که در ۳۲ سالگی نخست وزیر شد



سپهسالار (محمد ولی خان خلعت بری)
فاتح تهران و سرنگون کننده
محمد علی شاه قاجار

رضایت نخواهد داد و به این دلیل نهمن و نه تو هیچ يك سلاح نیست که خود را در این مقوله وارد کنیم . به سید بگوئید خودش برود و مستقیماً در این باره با حضرت اشرف مذاکره کند ...»

دنباله بسیار جالب این قضیه را مرحوم عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» از قول حسنعلی خان مستشار چنین نقل کرده است :

« بعد از یکی دو روز منشی مخصوص سپهسالار (مهدب‌الملک) با حالی آشفته از راه رسید و گفت تمام کارها خراب شد و تمام قرار و مدارها بهم خورد ! گفتم چطور ؟ گفت راه‌حلی را که شما (مستشار) نشان داده بودید عیناً به سید ابلاغ کردم و او هم آن را پسندید و گفت حاضرست دربارهٔ مطلب مورد نظر (انتخاب شدنش به وزارت کشور) با خود سپهسالار صحبت کند. لذا برایش از سپهسالار وقت گرفتم و در روز موعود ، پس از اینکه او را به اطاق مخصوص حضرت اشرف در منزل شخصی‌اش هدایت کردم ، خود برای استراق‌سمع پشت در ایستادم و از رخنه آن به‌درون نگاه می‌کردم که ببینم قضیه به چه صورتی طرح و چگونه حل خواهد شد .

پس از ورود سیدضیاءالدین به اطاق و انجام تعارفات معمولی ، سپهسالار به وی اجازه جلوس داد و مقصودش را پرسید . سید اظهار داشت که اینها (انگلیسی‌ها) می‌خواهند که کابینه حضرت اشرف دولتی مقتدر و با دوام باشد که مدتی بر سر کار بماند و به کارها سروصورتی بدهد و برای کامیاب شدن در این مقصود ، عقیده دارند که باید جمعی از فضلها و پرچانه‌های پایتخت را هم توقیف و تبعید کرد. من همان‌طور که پشت در ایستاده بودم حرفهای سپهسالار را به‌خوبی می‌شنیدم که باتمام این نظرات ، به خصوص با قسمت اخیرش ، ابراز همدردی می‌کرد و به آنها جواب مثبت می‌داد.

سیدمطلب خود را ادامه داد و گفت : دربارهٔ وزارت کشور نظر انگلیسی‌ها این است که متصدی این‌مقام باید کسی باشد که منویات حضرت اشرف و سفارت انگلیس هر دو را به‌خوبی درک و اجرا کند و نسبت به هر دو طرف محرمیت داشته باشد یعنی کسی باشد که بتواند هر دو طرف را بلاواسطه ملاقات و دستورهایی لازم را اخذ و اجرا کند.

سپهسالار که کم‌کم داشت پی به نیت باطنی سید می‌برد ، هر قدر خواست که این قسمت از گفته او را نشنیده بگیرد ممکن نشد و سید کماکان روی مطلب مورد نظر پافشاری کرد. من (مهدب‌الملک) از پشت در متوجه شدم که تشنجات عصبی سپهسالار دارد شروع می‌شود زیرا یکی دو بار دستش به سوی کلاهش رفت و لبه آن را با حرکاتی کوچک (که معمولاً علامت عصیانیتش بود) به دور سر چرخاند و بالاخره به سید گفت : اگر بناست که من عهده دار این سمت (ریاست کابینه بعدی) بشوم ، انتصابم باید بلاقید و شرط باشد .

سید گفت البته همین طور است که می‌فرمائید و آنها در باز گذاشتن مطلق دست

حضرت اشرف حرفی ندارند منتها می‌خواهند که خاطرشان از بابت وزیر کشور کابینه آتی آسوده باشد. سپهسالار گفت اگر سفارت بریتانیا شخص معینی را در نظر گرفته و توصیه‌ای نسبت به او کرده است، صریحاً نام بیری‌دشاید نظر خود من هم با کسی که مورد نظر آنهاست موافق باشد و در صورتی که خواسته‌شان خیلی نامربوط نباشد البته رعایت نظر اولیای محترم سفارت خواهد شد. سید گفت نظر آنها به بنده است!

به محض بیرون آمدن این جمله از دهن سیدضیاء، دست سپهسالار به سمت کلاه رفت و یکی دوبار کلاه را به دور سرش چرخاند و مثل اینکه می‌خواهد با کسی کشتی بگیرد کلاه را بر سر محکم کرده و گفت: چه گفتی؟ وزارت کشور را به تو واگذار کنم؟ به تو؟ به تو؟ هرگز! به هیچ وجه! من از قبول ریاست کابینه‌ای که تو سیدجیمبو وزیر کشور باشی عار دارم. عجب روزگاری شده است! این سید چند رقازی هم می‌خواهد وزیر کشور بشود، آنهم در کابینه‌ای که من نخست وزیر باشم! پاشو برو پی کارت! یا الله برخیز! معطل نشو! اینها همه تقصیر این مذهب‌الملك فلان فلان شده است که مرا به این کثافت کاریها وامی‌دارد و پای این گونه اشخاص نکره را به منزل من بازمی‌کند.

بعد از اینکه سپهسالار سید را از اطاقش بیرون راند، من دیدم که اگر با او روبرو شوم وضع برای هر دو مان ناراحت کننده می‌شود. این بود که خود را از پشت در کنار کشیدم و طوری ایستادم که سید موقع بیرون آمدن از اطاق مرا نمی‌بیند. اورفت ولی سپهسالار همچنان در خشم خود باقی بود و مرتب می‌گفت این مذهب‌الملك احمق و... و... و... کجاست. به طوری که از ترس ناچار شدم برای مدتی از چشم سپهسالار ناپدید شوم و حالا پیش شما (حسنعلی خان مستشار) آمده‌ام که خواهش کنم نزد حضرت اشرف بروید و چیزی بگوئید که از سر تصمیم بگذرد. ما که هنوز از آتش نخست وزیری ایشان خیری ندیده‌ایم لااقل از دود خاموش شدنش کور نشویم. من همان روز به منزل سپهسالار رفتم و آنچه لازمه گفتن بود گفتم و میان حضرت اشرف و منشی مخصوصش (مذهب‌الملك) را اصلاح کردم ... (۱)

اما سیاست، همچنانکه ناپلئون به حق اشاره کرده، فن ممکنات است و گذشت زمان هر «غیر ممکنی» را در سیاست «ممکن» می‌سازد و یکی از بارزترین شواهد صدق کلام بوناپارت، نخست وزیر شدن همین «سید جیمبو» در بامداد کودتای سوم اسفند بود.

نا تمام

این سلسله مقالات در شماره آینده

به پایان می‌رسد